

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال پانزدهم
شماره ۱۷۱ خرداد ماه ۱۳۹۳ - ژوئن ۲۰۱۴

فساد نهادینه حاکمیت، ابزار تهدید استقلال ایران است

نخستین دزدی پر سر و صدا که رو شد، دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی فاضل خداداد همدست رفیق دوست، رئیس بنیاد مستضعفان بود، که بعد از فرار وی به خارج، وی را با سوگند به قرآن و دادن امان نامه به ایران کشتاندند، و وی را برای سرپوش گذاردن بر دزدیهای بالائینها اعدام کردند. نشریه "پیام دانشجو" که خود از حامیان رژیم جمهوری اسلامی بود، این دزدی را برملا ساخت و سر دبیرش هنوز دارد چوب این افساءگری "غیر اسلامی" را می خورد. ولی شغل پردرآمد دزدی که از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی نشأت می گیرد، با این افساءگری به اتمام نرسید. سپس در نزاع حاکمیت، نام مهدی هاشمی رفسنجانی پسر "اکبر شاه" پدر خوانده مافیای ایران، برملا شد که از طرف شرکت نفت نوژی "استات اویل" برای بهره برداری از میدان گاز پارس جنوبی ۵ میلیون و ۲۰۰ هزار دلار به حساب هایش در سوئیس واریز شده بود. اما کار به اینجا نیز ختم نشد. شرکت "توتال" فرانسوی نیز با رشوه دهی در ایران، جای پای خویش را باز می کند، که اسنادش در فرانسه در مطبوعات منتشر گردید. در فاصله دسامبر ۱۹۹۸ تا اگوست ۲۰۰۳، طی دو مرحله یکبار ۳۰ میلیون یورو و بار دیگر مبلغ ۴۵ میلیون یورو به حساب بیژن دادفر که در این امر دست داشته است، واریز و در آن نگهداری می شود. این مبلغ ۷۵ میلیون یورویی از حساب شرکت "توتال" در فرانسه در "جنرال بانک" به عنوان ترانسفر به ... ادامه در صفحه ۲

تسلیم طلبی در پس نظریه حمایت از "اکثریت" و احترام به "توده ها"

همه ما این ضرب المثل را شنیده ایم که می گوید "شکست، مادر پیروزی است". مفهوم آن این است که در مبارزه سیاسی، اجتماعی، علمی و... می توان از راهی رفت که با عدم موفقیت روبرو شود. دلیل شکست البته همیشه افکار نادرست نیست، می تواند نظریاتی نیز درست باشد، ولی در عمل با عدم موفقیت روبرو شود. در این برهه از زمان شرایط پیرامونی طوری است که علیرغم صحت نظریات، تحقق آنرا به علت مقاومت طرف قدرتمندتر با شکست روبرو می سازد. در زمینه ی علوم، ما شاهد بوده ایم که عامل جهل و نادانی که اکثرا شکل مذهبی بخود داشتند، مانع از آن بودند که علم پزشکی تحول یابد و یا دانش ستاره شناسی و فیزیک بتوانند صحت خود را به کرسی بنشانند. مذهب بویژه مذهب مسیحیت در قالب کلیسا در دوران قرون وسطی، به شدت با دانش بشری که ارکان کلیسا را متزلزل می ساخت به مبارزه بر می خواست. توده مردم نیز به سبب جهل عمومی و شرایط مشخص آن دوران که ناشی از نازل بودن سطح رشد نیروهای مولده بود، دنباله روی مذهب بودند. حقیقت در جانب دانشمندان بود، ولی توده های مردم و اکثریت آنها در ارتش مذاهب گام می زدند. طبیعی است که در اثر رشد نیروهای... ادامه در صفحه ۲

امپریالیست آمریکا و لقمه چرب اوکراین

آقای جان کری وزیر امور خارجه آمریکا که از عالم غیب خبر دارد، بدون پرده پوشی و ظرافت دیپلماتیک و با لحن تهدید آمیز به صراحت گفت: روسها در امور داخلی اوکراین دخالت کرده و چند هزار روس را از فاصله چند هزار کیلومتری مرز اوکراین برای نفوذ در اوکراین بسیج و گسیل داشته اند. به نظر وی معترضان شرق اوکراین اساسا مردم اوکراین نیستند و اتباع روسیه می باشند. این بی اطلاعی تاریخی آقای جان کری در باره تبار مردم اوکراین را، ظاهرا کارشناسان آمریکائی به این نحو پرده پوشی می کنند، که حضور میلیونی مردم شرق اوکراین در انتخابات اخیر را، کار چند هزار تبعه روسیه جا می زنند. به نقل از جان کری کارشناسان آمریکائی از روی لهجه آنها فهمیده اند که نوع تکلم روسی آنها با نوع تکلم روسی موجود در شرق اوکراین فرق ... ادامه در صفحه ۴

چشمهای "دموکراتیک" برادر بزرگتر، افراد را می پاید

"من که ترسی ندارم و از خودم مطمئنم چرا باید از پائیدن و نظارت دولتی بترسم". دورترین زوایای زندگی من آنقدر روشن است که نیازی نمی بینم تا بترسم از اینکه در پستی خانه زندگی من داده های نابابی یافت شود. از قدیم و ندیم گفته اند: آن کسی که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است. این منطقی است که طبقه حاکم سرمایه داری که پائیدن با چشمان نامرئی و حریص را، به نام نظام خود ثبت کرده است، در میان مردم رواج می دهد. آنها خود را محق جلوه می دهند که دیگران را بیابند و بدیگران تلقین می کنند که این پائیدن شما از طرف ما پسندیده و برفع شما است. این منطق را در مصاحبه های ساختگی از به اصطلاح عابرین پیاده و یا سواره در خیابانها و فروشگاهها، مخبرین جراید "بی طرف" با پرسشهایی که حسابشده تنظیم شده اند، انجام می دهند و چنین تلقین می کنند که گویا همه مردم با نظارت و حکومت پلیسی موافقتند. آنها با این روش تحمیق افکار عمومی، القاء شبه می کنند که گویا معترضان نقاط ضعیفی برای کتمان دارند که مخالف نظارت "عمومی" هستند. در اینجا از نوعی شانناژ و تحت فشار قرار دادن روانی استفاده می کنند. آنها نظارت خصوصی طبقه حاکمه را خواست و نظارت عمومی جا می زنند، حال آنکه خودشان هرگز به نظارت عمومی توسط مردم تن نداده و نمی دهند. برای جا انداختن این منطق فکری، کارشناسان جامعه شناسی امپریالیستها که حقوقهای گزاف غیر قابل نظارت می گیرند، فوراً امنیت را در مقابل آزادی قرار می دهند و می گویند: اگر امنیت نباشد آزادی، همان آزادی انتخاب مرگ است. فقدان امنیت یعنی بازگاردن دست تروریستهای ریشو و "اسلام سیاسی" تا با نعره "الله اکبر"، "تمدن" غرب را از بین برده و اصول دموکراسی... ادامه در صفحه ۴

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

فساد نهادینه حاکمیت...

بانک "کردیت سونیس" واریز و از آنجا به حساب بانکی "سیاکل" مربوط به بیژن دادفر منتقل می‌شود.

کار بازم به اینجا خاتمه نمی‌یابد. بیکباره فردی بنام مه آفرید امیرخسروی پیدا می‌شود، که به خاطر همدستی با محافل پر نفوذ حاکمیت ۳۰۰۰ میلیارد تومان رشوه می‌گیرد و آنها را با روسا برادرانه تقسیم می‌کند. اگر فهرست را ادامه دهیم نام شهرام جزایری که از زندان به طور مرموزی فرار کرد و به دوی رفت و سپس مجدداً دستگیر شد و به ایران مسترد گردید و نام امیر منصور آریا به میان می‌آید که هرکدام داستان دزدی و فساد ویژه خود را دارند. شهرام خان حتی مبالغ گزافی به مهدی کروی رهبر جنبش سبزه‌ها داده بود که وی آنرا با نام پذیرش سهم امام، حلال اعلام کرد. زیرا ائمه نیازی نمی‌بینند در مورد منشاء پول پرسش کنند. ائمه اظهار همگی در پولشویی اسلامی شرکت فعال دارند. اختلافات که با امپریالیستها بالا گرفت و مسئله محاصره اقتصادی ایران طرح و عملی شد، آنوقت فساد بیت رهبری نیز رو گردید و مجتبی خامنه‌ای که اسناد دزدی هایش را نشریات انگلیسی با توقیف حساب بانکی اش در انگلستان اعلام کردند به جمع مفسدان فی الارض پیوست.

دولت انگلستان حساب بانکی "مجتبی خامنه‌ای" پسر علی خامنه‌ای را در یکی از بانک‌های لندن به مبلغ ۱ میلیارد و ششصد میلیون دلار مسدود کرد. و این خبر در مطبوعات انگلیسی منتشر شد. محمودرضا خاوری مدیرعامل سابق بانک ملی ایران که با ثروت افسانه‌ای از جهنم اسلامی به "بهشت شیطان بزرگ" فرار کرد، توانست ۳ هزار میلیارد تومان در یک قلم با خود ببرد. بر اساس گزارش رسانه‌های ایران، خانواده خاوری در کانادا زندگی می‌کند و اسناد مربوط به ثبت اسناد در کانادا نشان می‌دهد، وی دارای منزلی به نام خود در تورنتو است. این خانه به مبلغ ۲،۹۲۵ میلیون دلار معادل ۳/۸ میلیارد تومان در ۳۰ جولای ۲۰۰۷ خریداری شده است. این مفسدان فی الارض تنها بخشی از مجموعه آن کسانی هستند که در حاکمیت ایران شرکت داشته و با یاری وزراء و وكلا و مقامات موثر امنیتی و سپاه و روحانیت به غارت اموال عمومی مشغولند و فساد را در جمهوری اسلامی نهادینه کرده‌اند. این رویدادها گویای این واقعیت‌اند، که دزدان در تمام تار و پود رژیم کنونی جمهوری اسلامی وجود دارند. مفت خوری و ارتشاء بخش جدائی‌ناپذیر از فرهنگ روحانیت ایران بوده و هست. و این تازه مشتلی از خروار است. این تازه مواردی است که در اثر ناشیگری و یا رقابت‌های درونی طبقه حاکمه به بیرون درز کرده است. میلیاردها دلار از صندوق درآمد ارزی را در زمان استبداد احمدی نژاد دزدیده‌اند و کسی صدایش در نمی‌آید. آقای روحانی اصلاح طلب فقط کمبود این مبلغ را در صندوق ذخیره ارزی به اطلاع عموم رسانده است و احمدی نژاد نیز فوراً عکس‌انرا مدعی شده است. ولی ۲۲ میلیارد دلار مفقود شده زبان ندارد تا بگوید به جیب چه کسی واریز شده است. و کسی هم مسئولان این دزدی را مورد پیگرد قرار نمی‌دهد و دادستان جمهوری اسلامی، مسئول رسیدگی به این دزدی بزرگ نمی‌شود.

مردم ایران هنوز از شوک مربوط به دزدیهای تصاعدی و رقابتی حاکمیت بیرون نیامده‌اند، که در شرایط تحریم اقتصادی و نپرداختن حقوق کارمندان و کارگران، با نام جوانکی آشنا می‌شوند که

زنجانی نامیده می‌شود و یک شبکه مافیایی در ترکیه، آسیای میانه و ایران برپا کرده است. آیا می‌شود پذیرفت که وی در ایران و در راس هیات حاکمه فاقد حامی است؟ مگر می‌شود هواپیمای خصوصی داشت و از ایران خارج و به ایران داخل شد، بدون اینکه کسی آنرا متوجه شود؟ شاید در ایران فرودگاههای خصوصی برای برادران قاچاقچی نیز وجود دارد؟

سایت تدبیر نوشت: "بابک زنجانی اعتراف کرده است که گروهی از او حمایت می‌کردند و او تنها ویتترین این گروه بزرگ است. این خبری است که "امیرعباس سلطانی" عضو کمیته تحقیق و تفحص از بدهی بابک زنجانی به خبرنگار تدبیر گفته است."

نماینده بروجن در مجلس شورای اسلامی می‌گوید: "ما پیش از این اعتراف‌ها نیز بر این باور بودیم که بابک زنجانی به تنهایی نمی‌توانسته تمامی تخلف‌ها و کلاهبرداری‌ها را انجام دهد، بلکه با حمایت و پشتیبانی عده‌ای یا گروهی توانسته به اهداف خود برسد"

او همچنین درباره جزئیات اعتراف‌های بابک زنجانی و اینکه چه افراد یا فردی او را همراهی می‌کردند بیان کرد: "کلیات این پرونده محرمانه است و نمی‌شود اسم کسی را رسانه‌ای کرد. اما آن چیزی که محرز است این است که او یک فرد نبوده و تشکیلات گسترده‌ای پشت او بوده‌اند. بنابراین تا زمانی که این پرونده بسته نشود نمی‌توان درباره اینکه زنجانی با چه گروهی یا فردی همکاری می‌کرده صحبت کرد. از سوی دیگر متأسفانه نتیجه‌های بررسی ما نشان می‌دهد که دستگاه نظارتی آن طور که باید نظارت دقیقی بر روند کارهای بابک زنجانی نداشتند."

به گفته سلطانی "با توجه به اینکه هرچقدر در این پرونده جلومی‌رویم ابعاد کلاهبرداری‌های بابک زنجانی گسترده‌تر می‌شود، تقاضا داریم تا دستگاه دیپلماسی و نظارتی کار گسترده‌ای انجام دهند تا از اموال خارج از کشور زنجانی حداقل برای پرداخت بدهی‌اش به وزارت نفت بتوان استفاده کرد چرا که در این ایران اموال قابل توجهی ندارد."

این عضو کمیته تحقیق و تفحص از بدهی بابک زنجانی به وزارت نفت تاکید کرد که "لیست اموال زنجانی تهیه شده است و در مرحله ارزیابی و کارشناسی اموال است اما این لیست هنوز کامل نشده است."

نزدیک به ۹۰ روز از بازداشت بابک زنجانی می‌گذرد و همچنان پرونده‌اش در دستگاه قضایی، کمیسیون اصل ۹۰ مجلس و ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی به دلیل بدهی دو میلیارد و چهارصد میلیون یورویی‌اش در حال بررسی است. کسی که طبق ادعای روزنامه نیویورک تایمز هم اکنون با ۱۳،۵ میلیارد دلار سرمایه، در مجله فوربس هم رده محمد عیسی العمودی است. اگر نقل این روزنامه آمریکایی را از میزان دارایی بابک زنجانی بپذیریم هم اکنون او ۶۵ مین ثروتمند جهان است."

بر طبق گزارشی که از سوی "سازمان شفافیت جهانی" در اواخر سال ۲۰۱۰ میلادی منتشر شد، اعلام گردید که ایران از نظر رشوه و فساد مالی یکی از فاسدترین کشورهای دنیاست، به طوری که ایران با سقوط مرتبه، به لحاظ فساد مالی در میان ۱۷۸ کشور جهان، در رتبه ۱۴۶ و هم رده با چند کشور دیگر یعنی کامرون، ساحل‌عاج، لیبی، نپال، پاراگوئه، هائیتی و یمن قرار گرفته است. این اظهار نظر مربوط به قبل از رو شدن دست زنجانی

است که ۶۵ مین ثروتمند جهان است. اینکه چه کسی پشت زنجانی است و چگونه این همه پول را توانسته از ایران خارج کند هنوز معلوم نیست و معلوم هم نخواهد شد.

گر حکم شود که مست گیرند

در شهر هر آنچه هست گیرند

در جمهوری اسلامی بر اساس فقه اسلامی دست دزد را باید قطع کنند. آنها این عمل را نقض حقوق بشر ندانسته، بلکه مدعی‌اند که این امر یک ارزش اسلامی است و ارزشهای فرهنگی اسلامی در مغایرت و یا در ناهمگونی با ارزشهای دنیای غرب قرار داشته و باید ارزشهای اسلامی مورد احترام سایر دول و ادیان قرار گیرند. آنها به نسبت فرهنگی تکیه می‌کنند. در این تهاجم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ایران در جبهه عربستان سعودی، قطر و همه امکانشان تروریستی قرار دارد که برای قتل عام مردم سوریه به حلب و دمشق گسیل گشته‌اند و دست و پا و سر قطع می‌کنند. پای دزدی که به میان می‌آید، همه نسبت‌های فرهنگی فراموش می‌شود. جمهوری اسلامی در ایران بر همان مصداق معروف دستگیری "افتابیه دزد" رفتار می‌کند. بیچاره "افتابیه دزد" باید جور همه مفسدان روحانی در قدرت را بکشد تا آرایش رژیم تغییر نکند. می‌شود در مورد نقش دزدیهای سپاه پاسداران، اسکله‌های برادران قاچاقچی، خصوصی سازی‌های اموال دولتی در میان خودی‌ها و... سخن بسیار گفت و نشان داد که دزدی و فساد با وجود جمهوری اسلامی عجین گشته‌اند. ولی خطر مهمتری که ایران را تهدید می‌کند صرف دزدی نیست. امپریالیست آمریکا با توانایی‌های جاسوسی و نظارت بر ارتباطات جهانی که دارد، بخوبی می‌داند که چه کسی در داخل حاکمیت ایران، چه مقدار ثروت ایران را غارت کرده و از آن در کدام کشور حفاظت می‌کند. این اطلاعات آمریکا که می‌تواند با قلدری و به بهانه‌های گوناگون این اموال را ثبت کند و بالا بکشد، وضعیتی را ایجاد می‌کند که همه بزرگان در قدرت در ایران احساس خطر و ناامنی کنند و تحت فشار و تهدید، از جانب امپریالیستها قابل خرید باشند. آنها همه، از بننامی خویش که می‌توانند قربانی رقیب شوند، طبیعتاً هراس دارند، ولی هراس بیشترشان در این است که آمریکایی‌ها اموالشان را ضبط کرده و نامشان را برملا کنند. آنوقت این روحانیت فاسد راه فرار از خشم مردم ایران در فرادای انقلاب را نیز از دست می‌دهد.

دزدی سیری‌ناپذیر رژیم جمهوری اسلامی، برایش خطرناک شده است. رو کردن دست مجتبی خامنه‌ای و فرزندان هاشمی رفسنجانی نمونه‌هایی از این نوع است. بسیاری عوامل قدرت در رژیم بشدت تسلیم پذیر و شکستنی گردیده‌اند. رژیمی که به خلقش متکی نباشد و منافع ملی کشورش را مد نظر قرار ندهد، سرانجام به حلقوم امپریالیستها می‌رود. فساد رژیم جمهوری اسلامی فقط ثروت مردم ایران را از بین نمی‌برد، استقلال کشور را هم بر باد می‌دهد و خیانت آشکار به دستاوردهای انقلاب ایران است. آنها آینده یک کشور و ملتی را قربانی حال خود می‌کنند.

تسلیم طلبی در پس نظریه...

مولده و ارتقاء دانش عمومی که خود محصول شرایط عینی و عامل ذهنی مبارزه روشنگرانه‌ی شخصیتها و انسانهای... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، به دست مردم ایران

تسلیم طلبی در پس نظریه...

آگاه بود، بندرتیج توده های مردم توانستند تا حدودی و به نسبت درک و هشباری و معرفت اجتماعی و طبقاتی خویش از زیر نفوذ جهل عمومی بدر آیند. سخن درست در مقیاس تاریخی جای خود را باز می کرد. حرف حق به کرسی می نشست، ولی نه فوری.

در تاریخ مبارزه بشری ما با این گونه مسایل بسیار روبرو هستیم. قرنهای انسانها مبارزه کردند تا بهره کشی انسان از انسان را از بین ببرند. قرنهای مبارزه کردند تا بیعدالتی را به گور بسپارند و زندگی و آینده روشنی را برای بشریت تدارک ببینند. در این راه بزرگ بشریت که تاریخ ساخته شده ی ما از آن بر می خیزد، ما با رهبرانی و شخصیت‌هایی نظیر اسپارتاکوس، بوگایف، ولتر، مونتسکیو، روبسییر، دانت، تولستوی، چرنیشفسکی، ماکسیم گورکی، کارل مارکس، فریدریش انگلس، لنین، استالین و... روبرو هستیم. ما کمون پاریس و جنبش چارتیستها را پشت سر داریم و تاریخ ما تاریخی مملو از خون و شکست و پیروزی است. بسیاری از پیروزی ها نیز پس از مدتی با شکست روبرو شده اند، زیرا نیروهای در جامعه وجود دارند که منافعشان با تحولات و تکامل تاریخ در مغایرت قرار دارد و لحظه ای از مبارزه و تخریب در امر پیشرفت جامعه و استقرار یک حکومت مردمی و جامعه ای سعادت‌مند دست بر نمی دارند. زیرا جامعه از طبقات ترکیب شده و هر طبقه اجتماعی برای منافع طبقاتی خود مبارزه می کند. بجز طبقه کارگر که می خواهد همه بشریت را آزاد کند، به این دلیل که آزادی خود وی در گرو آزادی همه بشریت است، سایر طبقات اجتماعی تنها در فکر بیرون کشیدن گلیم خویش از آب اند. پس تاریخ همانگونه که در "بیانیه حزب کمونیست" توسط مارکس و انگلس نگاشته شده است، تاریخ مبارزه طبقات است. تاریخ مبارزه ستمکشان بر ضد ستمگران، تاریخ مبارزه خلقها بر ضد نیروهای ضد خلقی است. پس تاریخ را مردم و خلقها و توده می سازند. ولی ما وقتی از بنای تاریخ توسط توده ها سخن می رانیم، منظور این نیست که هر چه توده ها بر زبان جاری ساختند عین حقیقت است. کسی که چنین درکی از مبارزه توده ها داشته باشد، درکی از ماتریالیسم تاریخی و مبارزه طبقاتی ندارد و نمی فهمد که بیان اینکه خلقها سخنان بر حق می گویند، تنها در بُعد تاریخی قابل فهم است. تاریخ به جلو می رود و پستی و بلندی، یعنی عقب نشینی دارد. شکست وقتی مادر پیروزی است که اساسا پیروزی ای در کار باشد. هر پیروزی الزاما ماندگار نیست. برای حفظ دستاوردهای پیروزی نیز باید مبارزه نمود و این خود مربوط به سطح جنبش و توازن قوای طبقاتی است.

این احکامی که بنظر می رسند از بدیهیات باشند و هر مارکسیستی باید آنرا پذیرفته باشد، به چنان رنگ و جلای عامیانه آمیخته می شود که شگفت زده می شوید. وقتی می شنوید که عده ای علت شکست هر پدیده را نه در متن مبارزه طبقاتی و تحلیل مشخص از شرایط مشخص، بلکه در نادرستی نظریات و آنهم بدون توجه به رشد عامل تاریخی جستجو می کنند. بر این اساس حکم می دهند: "در شوروی سوسیالیسم شکست خورد، زیرا اندیشه های مارکس اشتباه بوده است." اینکه اندیشه های مارکس و لنین در مورد رشد سرمایه داری و سپس تحولش به امپریالیسم در مقابل چشمان ماست که به دو جنگ جهانی با میلیونها کشته بدل شده

است، برای آنها ارزش بررسی ندارد و تائید صحت نظریات مارکس و انگلس و لنین محسوب نمی شود. این امر طبیعتا به شستشوی مغزی و جهالت مدرن بستگی دارد. نقشی که مذهب قرون وسطی با زنگ کلیسا در روزهای یکشنبه ایفاء می کرد، رسانه های گروهی در امروز با زنگ کنسرها از طریق رادیو و تلویزیون مستمرا در هر درون هر خانه ای شبانه روز به انجام می رسانند.

برخی نتیجه واژگونه می گیرند و مدعی اند: چون توده ها سازنده تاریخند، چون مردم تاریخ را بنا می کنند، پس ما باید دنباله مردم روان شویم و تابع سخنان آنان باشیم و به دستورات آنها تمکین نماییم. توگویی هر جا که پای مردم به میان آمد، نشانه پیروزی حقیقت است. برای این عده عبارت "شکست مادر پیروزی است"، مفهوم دیگری ندارد، جز اینکه علت شکست در عدم پیروی از توده ها بوده است. این عده عاشق و مسحور خودرونی و جنبش خودبخودی هستند. با درک آنها هر چند تعداد توده ها بیشتر باشد، بار محق بودن آنها افزونتر است. این نظریه در تاریخ به اندازه کافی فاجعه بار آورده است که یکی از برجسته ترین نمونه های آن حضور میلیونی توده های مردم در انقلاب ایران و دنباله روی بخش بزرگی از سازمانهای سیاسی ایران از این جنبش توده ای بود که تحت نفوذ عوامل مذهبی قرار گرفت و به بیراهه رفت. برای پاره ای از این اپوزیسیون، تجربه تاریخی "از توده ها و مبارزه آنها بیاموزیم" به اصل "دنباله روی توده ها بدل شویم" تبدیل می شود. عدم درک دیالکتیکی از رابطه طبقه، توده، خلق، مبارزه طبقاتی، تناسب قوای طبقاتی، توده فریب خورده و اکثریت گمراه و... در این تحلیلهای روشن است. هر کس اکثریت بود و قدرت عددی داشت الزاما نشانه حقانیت را بر پیشانی ندارد. ولی با وجود این دنباله روان از توده ها بر این نظرند، هر کجا توده ی اکثریت ایستاده است، حقیقت نیز در آن سمت قرار دارد. این نوع درک مکانیکی از رابطه توده، خواست توده و بُعد تاریخی مسایل و تحلیل مشخص از شرایط مشخص با الهام از درک طبقاتی، کار را به آنجا می کشاند که اگر در انتخابات مجارستان نازی ها به قدرت رسیدند و هوادار قلع و قمع کولی های "سنتی" و "روما" شدند، و یا در یک همه پرسی "دموکراتیک" ملت متمدن سونیس و یا یک ملت "متمدن" دیگر، رای به اخراج خارجی ها داد و یا اگر اکثریت مردم اروپا از ته دل و نه نوک زبان، به کشتار مهاجران آفریقایی و سوری که شرایط هستی زندگی آنها را غارت و نابوده کرده اند، در دریای مدیترانه رای دادند و خواستار آن شدند که **بهر قیمت** از ورود آنها به اروپا برای حفظ سطح زندگی مرفه آنها، جلوگیری شود، آنوقت بر این نظریات اکثریت مهر تائید زده و بگوئیم آری "حق با اکثریت است". در اسرائیل صهیونیستی جنبش صلح و نیروهای مترقی را سرکوب می کنند و فاشیستها و نژادپرستان یهودی با اکثریت آراء به مقاماتی می رسند که دستشان را در کشتار فلسطینی ها آزاد می گذارد. آیا این **اکثریتها**، این توده ها هر چقدر هم میلیونی باشند، محق اند؟ در این نوع تحلیلهای نژادپرستانه، اصل مبارزه طبقاتی و دورنمای نجات و آسایش بشریت بدور افکنده می شود. فاشیسم بزعم آنها اگر توسط اکثریت انتخاب شود پس بر حق است. لنین همواره با این درک از اکثریت مخالف بود و به روحیه متزلزل خرده بورژوازی که در اثر تحریکات ارتجاع و تخریب آنها می تواند

موقتا به آلت دست ارتجاع بدل شود و بر روی طبقه کارگر نیز تاثیر بگذارد، اشاره می کرد و کمونیستها را به هشباری در این زمینه فرا می خواند. ما با این وضعیت در اندونزی، شیلی، نیکاراگوئه و ونزوئلا... روبرو بوده و هستیم. در همین ایران ما، نه خمینی بر حق بود و نه خاتمی، ولی مردم به آنها رای دادند و آنها را انتخاب کردند. آیا از این می شود نتیجه گرفت که خمینی و خاتمی برحق اند و اپوزیسیون ایران باید هم ماه رمضان و هم ماه محرم را در احترام به حقانیت اکثریت روزه بگیرد؟

در ۲۲ خرداد مردم ایران در اعتراض به انتخابات تقلبی به خیابانها ریختند و کشته دادند. این جنبش دموکراتیک و قابل دفاع بود، زیرا مردم از یک خواست درست دفاع می کردند که تحقق آن می توانست تمام چهره سیاسی جامعه ایران را عوض کند. مبارزه برای تحقق خواستههای دموکراتیک، یک مبارزه درست و برحق بود. شرکت میلیونی مردم در این نمایشات که مورد حمایت ضمنی میلیونها نفر مردم ایران نیز بود به تنهایی کافی نبود تا به این جنبش مهر تائید زد. ولی خواست سیاسی این جنبش ماهیت آنرا رقم می زد و باید در این جنبش شرکت می کردیم تا در شرایط خفقان ایران بتوانیم با کسب رهبری و یا طرح شعارهای درست و به موقع رهبری این جنبش را کسب کرده آنرا در جهت درست رهنمون شویم. طبیعی است که نیروهای ارتجاعی نیز برای تحقق نیات شوم خویش در این حرکتها شرکت می کنند. شرکت آنها ولی الزاما تعیین کننده ماهیت این حرکت نیست. نیروهای انقلابی باید با توجه به نفوذ خود در جنبش و سطح آمادگی آن شعارهای جنبش را ارتقاء داده و به سمتی هدایت کنند که خط تمایز آنها با نیروهای ارتجاعی حاضر در جنبش نیز روشن گردد. حال تصور بکنید که حرکتی فاشیستی و ارتجاعی با شرکت "توده های مردم" و یا با شرکت چند ده هزار نفر بوجود می آید. هدف این حرکت تحقق مثنی خواستههای ضد بشری و یا ارتجاعی و جنگ طلبانه و نژادپرستانه است. خنده دار است که کسی بخواهد به بهانه حضور "توده ها"، در این جنبشها شرکت کند و آنها را به سمت "درست" هدایت کند!!؟؟ در چنین حالتی فقط مبارزه با این حرکتهای ارتجاعی و نژادپرستانه از بیرون جنبش و تلاش در جهت انزوای آن، سیاستی درست است. وگرنه موجب فریب توده های مردم می شود. ما با این وضعیت در حرکتهای فاشیستی انقلابات مخملی در یوگسلاوی، گرجستان و اوکراین روبرو هستیم. اقلیت ناچیزی که خود را با مساعدت بلندگوهای تبلیغاتی رسانه های گروهی امپریالیستی "اکثریت مردم" اوکراین جا می زند، می خواهد حکومت قانونی و منتخب اکثریت مردم را سرنگون کرده و مردم اوکراین را به سلاخ خانه اتحادیه اروپا، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول ببرد تا آزمایشگاه اوکراین شاهد تکرار سرنوشت مردم اندونزی، شیلی، آرژانتین، بوسنی هرزه گوین و... شود. انقلاب مخملی در اوکراین در پرده دوم اجراء می شود، زیرا در پرده اول با موفقیت کامل نتوانسته انجام شود و خصوصی سازی ها مانند روسیه به نفع الیگارش در قدرت و نه ابرشرکتها امپریالیستی غرب صورت گرفته است. اتحادیه اروپا، جاقوهای اقتصاد بازار آزاد را برای بهره کشی بیگران از مردم اوکراین تیز می کند و بر طبل "حمایت از مردم اوکراین" می کوبد. امپریالیستها آگاهانه به **ادامه در صفحه ۴**

امپریالیسم آمریکا تروریست، جاسوس، ناقض حقوق اساسی انسانها و دشمن شماره یک بشریت است

تسلیم طلبی در پس نظریه...

همان استدلالی اتکاء می کند که اپوزیسیون جاهل و فاقد درک طبقاتی ایران، از اوضاع اوکراین اتکاء دارد. آنها دورنما و جنگل را نمی بینند و فقط افق دیدشان در میدان "مایدان" است. آنها وسعت اوکراین را در نظر ندارند، ولی خیابانهای اطراف "مایدان" را که از آدمهای سفارشی از سراسر اوکراین و "توریستهای" آلمانی و اروپائی پر شده است، می بینند. این مبارزه "توده ها" که فلاکت ببار می آورد، قابل دفاع نیست. نمی شود از تاتارهای مرتجع مذهبی مسلمان هوادار نازی که ۲۰ هزار داوطلب ۱۸ تا ۲۰ ساله به ارتش هیتلر اعزام کردند تا خلقهای شوروی را بکشند، زمینه سوخته باقی بگذارند و اتحاد شوروی سوسیالیستی را نابود کنند، تحت لوای "خلق تاتار"، "ملیت تاتار"، "قومیت تاتار"، "مردم تاتار" به حمایت برخاست و اقدام تاریخی و دوراندیشانه و مدبرانه رفیق استالین را در زمینه انتقال آنها به آسیای میانه تا خاتمه جنگ، مورد تردید قرار داد و اتهامات ریکاران خروشچف را پذیرفت. این نوع دفاع از "مردم" و "اکثریت" و "توده" و "ملیت و قومیت" اگر مملو از کینه توزی ضد کمونیستی و حتی ضد روسی و تعلق خاطر به امپریالیسم اروپا و آمریکا نباشد، نافی نقش عامل روشنگر ذهنی و نافی نقش رهبری کننده ی عامل طبقاتی آگاه و به زبان علمی، نافی نقش حزب طبقاتی پرولتاریائی است. این نوع دنباله روی از توده ها و خود را پشت توده پرستی پنهان کردن به معنی اکونومیسم و تسلیم طلبی و سلب مسئولیت از خود و بر تن پوشاندن البسه ژورنالیسم و اشتیاق دریافت تمجید و کف زدن بورژوائی است و ربطی به مارکسیسم لنینیسم ندارد. تجارب اخیر و نظایر مشابه و آموزش از آنها باید برای یک جریان انقلابی و برای رهبری آتی انقلاب ایران به سوی سوسیالیسم بسیار آموزنده باشد. باید مانع شد که "توده پرستی" به مانعی عوامفریبانه برای اسارت توده بدل شود. اینچاست که نقش سیاست و رهبری سیاسی با کیاست روشن می شود.

امپریالیسم آمریکا و لقمه...

فرق دارد. جان کری که در مورد حوادث سوریه نیز به دروغ متوسل شده بود و تصاویری جعلی از اجساد کودکان کشته شده در اثر پرتاب گازهای سمی را، به بشار اسد نسبت می داد، اینبار هم در حد دروغگویی باقی ماند و نتوانست سندی برای اثبات ادعاهای خود در مورد اوکراین ارائه دهد. در مورد اجساد کودکان سوریه ای معلوم شد که این تصویر جعلی مربوط به جنایات آمریکا در عراق بوده است که اخبار آنرا تلویزیون بی بی سی پخش کرده بود، و جان کری آگاهانه برای فریب افکار عمومی و بهانه تجاوز به سوریه برای کشتار باقیمانده کودکان سوریه ای، به این اسناد جعلی متوسل می شد. در تائید ادعاهای آقای جان کری، آقای مک کین McCain سناتور جمهوریخواه دست راستی آمریکا که رقیب اوپاما در انتخابات دور اول بود، در خواست کرد که نیروهای اوکراین توسط آمریکا مسلح شوند و اعلام داشت: "آنها می جنگند. ما باید بخاطر خدا هم شده حداقل چند تا اسلحه سبک برای دفاع از خود به آنها بدهیم" (روزنامه زود دوپچه سایونگ ۱۸/۱۷ ماه آوریل ۲۰۱۴). سخنگوی کاخ سفید آقای جی کارنی Jay Carney اعلام کرد: "ما حل مسئله ی این بحران را نظامی

نمی بینیم". وی مدعی شد آمریکا تنها ۳۰۰ هزار غذای آماده به اوکراین ارسال کرده است. هنوز این ادعاهای پرطمطراق در هوا طنین انداز بود که جان برنان John Brennan مدیر سازمان "سیا" به کی یف رفت تا ترتیب عملیات نظامی را با همکاری حکومت کودتائی و فاشیستی بر سر کار در کی یف بدهد. بعد از آن، سیل تسلیحاتی آمریکا از طریق لهستان و ارسال مسلسلهای تهاجمی M16 آمریکائی به اوکراین شروع شد.

بعد از آن شایعات فراوانی نشر پیدا کرد که گویا آمریکائی ها توسط شرکتهای امنیتی خصوصی که مشتی اجیر و مزدور آدمکش آمریکائی هستند، تعداد زیادی آدمکش به اوکراین با موافقت حکومت کی یف وارد کرده اند. صحبت از دسته های آدمکشی "بلاک واتر" Blackwater بود که در عراق و افغانستان در اثر فجایعی که بیار آورده بودند، بسیار بی آبرو محسوب می شد. این شرکت نام خود را با "آکادمی" Academi تغییر داده است و با نام جدید، همان جنایات قبلی را انجام می دهد. حضور شرکتهای خصوصی امنیتی در اوکراین چندین فایده برای آمریکا دارد. نخست اینکه برای رفتن چند شرکت خصوصی که البته همه دستهای دراز شده پنتاگون وزارت جنگ آمریکا هستند، نیازی به موافقت کنگره آمریکا نیست. دوم اینکه آمریکا از خود در قبال جنایات این شرکتهای امنیتی خصوصی سلب مسئولیت کرده و خود را به کوچه علی چپ می زند و مدعی می شود، دولت آمریکا هرگز در امور داخلی اوکراین دخالتی نکرده و نمی کند.

شرکت خصوصی "آکادمی" که جایگزین "بلاک واتر" شده، توسط سربازان نخبه سابق آمریکائی تاسیس شده است. رئیس این شرکت ژنرال سابق هنگ ارتش آمریکا کریج نیکسون Craig Nixon می باشد. تاسیسات نظامی این شرکت در مویوک Moyock در ایالت کارولینای شمالی North Carolina و در شهر سان دیه گو San Diego در ایالات کالیفرنیا و سی لم Salem در کونکتیکات Connecticut است. مرکز این شرکت در مک لاین McLean در ایالت ویرجینیا Virginia واقع شده است. وزارت دفاع آمریکا مهمترین سفارش دهنده به این شرکت است.

اسناد این شایعات که آمریکائی ها آنها را تکذیب می کردند، توسط خدمات اطلاعاتی آلمان "ب ان د" Bundesnachrichtendienstes (BND) به علت تضادهای درون امپریالیستی میان آمریکا و آلمان فاش شد. سازمان جاسوسی آلمان اطلاع داد که ۴۰۰ نفر اجیر شرکت "آکادمی" که همان "بلاک واتر" سابق است، با تمام تجهیزات برای آدمکشی به شرق اوکراین گسیل شده اند. در کنار این آدمکشان آمریکائی، مزدوران لهستانی نیز از لهستان وارد اوکراین شده و با لهجه لهستانی صحبت می کنند. انتشار این اسناد که همیشه توسط روسیه ادعا می شد، نشان می دهد که تا چه حد دروغگویی و ریاکاری در سیاست خارجی آمریکا نقش اساسی بازی می کند.

مطبوعات آلمان از جمله روزنامه زود دوپچه سایونگ در شماره ۱۶ ماه مه ۲۰۱۴ خبر دادند که پسر معاون رئیس جمهوری آمریکا آقای جو بایدن Joe Biden بنام هانتز بایدن Hunter Biden قرار است عضو هیات مدیره کنسرن گاز اوکراین بنام بوریسما Burisma بشود. مرکز این کنسرن در جزیره قبرس است. آقای هانتز بایدن پسر جو بایدن مسئول امور حقوقی

و سرمایه گذارهای خارجی برای این شرکت خواهد بود. این شرکت در دوران نخست وزیری آقای یانوکویچ در تمام مفاسد دستگاه حاکمه اوکراین شرکت فعال داشته و سفارشات دولتی را دریافت می کرده است. در رهبری این شرکت، وزیر امور محیط زیست کابینه یانوکویچ بنام آقای نیکلای سلوچوسکی Nikolai Slotschewski شرکت داشته که در کسب اجازه ها و خریدهای شرکت مقام دوم را دارا بوده است. مقام اول را که در تمام مفاسد دست داشته و در آمریکا تحت پیگرد جنائی قرار دارد، آقای دیمتری فیرتاش Dmitrij Firtasch می باشد. آقای هانتز بایدن پسر جو بایدن معاون آقای اوپاما، در نیویورک در دفتر وکالت بوئیس Boise، شیلر و فلیکس Schiller & Flexner کار می کند و هدفش از مشارکت در هیات مدیره کنسرن فاسد اوکرائینی، ریختن آب تظہیر به سر این شرکت است، تا دستش برای استخراج و بهره برداری از گازهای زیرزمینی اوکراین که بهره برداری از آن به محیط زیست صدمه می زند، باز باشد. در کنار آقای هانتز بایدن پسر جو بایدن، دوست پسر خوانده جان کری وزیر امور خارجه آمریکا و سرمایه گذار معروف آمریکائی آقای دنور آرچر Devon Archer نیز در هیات مدیره این کنسرن حضور دارند. کار به این جا ختم نمی شود آقای الکساندر کوانسینوسکی Alexander Kwasniewski رئیس جمهور سابق لهستان نیز در هیات مدیره این کنسرن شرکت دارد. این کنسرن روزانه ۴۵۰ میلیون مترمکعب گاز تولید می کند. هنوز علیرغم اینکه وضعیت سیاسی اوکراین کاملاً روشن نشده است، تقسیم غنایم به انتها رسیده و به این جهت بعید به نظر می رسد که کسی از این راه رفته برگردد. اوکراین باید قربانی بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی شود. در این میان اروپائی ها بازیچه دست آمریکا شدند و در این بازی توسعه نفوذ به سمت شرق، بیش از همه کشور آلمان باخت و اعتبارش صدمه دید. آمریکائی ها به متحدان اروپائی خویش با انجام کودتا در کی یف رحم نکردند و از آنها به عنوان گوشت دم توپ در مقابله با امپریالیسم روس استفاده کرده و می کنند. وضعیت اوکراین بحرانی است و فقر و بدبختی زندگی مردم را در بر گرفته است. در عین اینکه روسیه از نفوذ تاریخی و تبار روسی مردم شرق اوکراین برای اعمال نفوذ استفاده می کند، امپریالیستهای غرب شمشیر را از رو بسته و گستاخانه تا آستانه جنگ جهانی می روند. کمونیستها باید از صلح، از عدم مداخله در امور داخلی کشورها و از احترام به حقوق ملل دفاع کنند. دخالت گستاخانه امپریالیسم مهاجم غرب در امور داخلی همه ممالک اقمار سابق ابرقدرت شوروی خطر جنگ را افزایش می دهد که باید با آن مبارزه کرد. این امر به سود طبقه کارگر و مبارزه وی است.

چشمهای "دموکراتیک" برادر ...

را نابود کنند. برای آنها که به سختی زیر بار این منطق می روند، چند روزی فرودگاه لندن را با اعلام خطر عملیات تروریستی و بمب گذاری مسلمانها، با دستاویز ممانعت از انفجار صدها هواپیما می بندند و مردم بی خبر را در مقابل دوربینهای تعیین شده به صف می کشند، تا رای شان "ازادانه، دموکراتیک... ادامه در صفحه ۵

دین امر خصوصی است و باید از دولت و آموزش جدا شود

این استفاده ها طبقاتی و گزینشی است. این تنها یک مساله زمانی است که از این اطلاعات در عرصه سیاسی بر ضد دشمن طبقاتی استفاده جویند. ارگانی تام الاختیار بوجود می آید که بر جان و مال و ناموس مردم حاکم می شود و از اطلاعاتی که در اختیار دارد به صورت گزینشی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کند. اشغال جاسوسخانه آمریکا در ایران را بیاد آورید. در آن زمان حزب الهی های خمینی چی به اسنادی در سفارت دست یافتند که از رابطه بسیاری از سیاستمداران و رهبران سیاسی ایران با آمریکایی ها پرده بر می داشت. این یک گنجینه عالی برای مقاصد پست بود. آنها نه همه اسناد را، بلکه بخشی را بصورت گزینشی برای اطلاع عموم منتشر می ساختند و نتایج سیاسی برای خودشان از آن می گرفتند. دست یابی به اسرار مخفی سفارت آمریکا در ایران، به اهرم فشار و شانتاژ هیات حاکمه بدل شده بود. این خطر در تمام جوامع طبقاتی مذهبی یا بورژوازی وجود دارد.

جمع آوری اطلاعات زندگی خصوصی افراد نقش همان افزایش بودجه تسلیحاتی را دارد. اگر نقش تسلیحات در ارتش مهم است، نقش جمع آوری انبوه اطلاعات از زندگی خصوصی افراد به بهانه مبارزه علیه "تروریسم" توسط تروریستهای بزرگتر، ایجاد ارتشی برای جنگیدن در عرصه روانی و بی اثر کردن "دشمن" و فلج کردن وی، قبل از توسل به نیروی قهر آمیز است. این تبلیغات، مانند استفاده از گاز سمی، در جنگ طبقاتی است. این روش کثیف مبارزه، امکانی را به دشمن طبقاتی می دهد که به بهانه دسترسی به اطلاعات دست اول و جامع، هر دروغ و دغلی را در مورد افراد بدون ایجاد سوء ظن پخش کند تا آنها را از گردونه رقابت خارج سازد. اینکه ۲۰ سال بعد معلوم شود که این اخبار جعلی بوده است در نتایج تاثیرات فعلی سیاسی آن در جامعه در شرایط روز تغییری نمی دهد.

کسانیکه به بهانه آن کس که حساب پاک است از محاسبه چه باک است، به نکات حقیر و ناچیز زندگی خصوصی خویش تکیه می کنند و تاثیر این تغییرات را در مقیاس جامعه و سرنوشت کل آن مورد نظر قرار نمی دهند، طبیعتاً اساس جامعه مدنی را متلاشی کرده و نقش خوره هائی را ایفاء می کنند که دارند بدنه این درخت تناور را تهی می کنند و روزی خودشان قربانی این بی تفاوتی و بی خیالی و کوتاه بینی اجتماعی می شوند. می توان با توجه به این عقاید رایج از همه این بی خیالان درخواست کرد که اگر به اظهارات خویش اعتقاد دارند، اسرار مالیاتی خویش را کتمان نکنند. همه اسناد مالیاتی خود را رو کنند، حقوق و مزایا و اسرار معاملات تجاری خویش را برملا سازند و از محاسبه باکی نداشته باشند و سایرین را که از این دستور و یا توصیه سرباز می زنند متهم کرد که آنها به کثافتاتی آغشته اند که از بر ملا شدن آن وحشت دارند. طبیعتاً چنین امری در جامعه سرمایه داری ممکن نیست و آنها که خود در پی نظارت بر مردم بر آمده اند، این اصل را به هم زمینه ها تسری نمی دهند. زیرا هدف آنها پائیدن سرمایه داران نیست، کنترل مردم است. و بیچاره آن مردمی که زدن زنجیر اسارت به پاهای خویش را مثبت ارزیابی می کنند.

این امر مانند آن ... ادامه در صفحه ۶

کند. این امر نقض روشن اصل برائت افراد در جامعه است. نمی توان این اصل برائت را با یک اصل اعتقاد مذهبی که همه را علی الاصول مقصر و خطرناک و فاسد می داند، جایگزین کرد. پذیرش چنین اصل و فلسفه ای، بنیاد ساختمان اجتماع را دگرگون می کند. اساس جامعه مدنی را برهم می ریزد. وقتی انسانها در یک جامعه در کنار هم به زیستن آغاز کردند، روابط حاکم بین آنها بر اساس خواست فردی و هوی و هوس شخصی نیست، ضوابط عمومی بر این جامعه مستقل از خواست ذهنی هر فرد مشخص حاکم می شود که حافظ بقاء این جامعه است. نظافت عمومی، مقرات راهنمایی و رانندگی، بهداشت عمومی، حفظ و نگهداری تاسیسات عمومی و... از شرایط ابتدائی زندگی مشترک افراد بشر در یک جامعه است. کسی نمی تواند بیاید و بگوید بیمه درمانی عمومی به من ربطی ندارد، چون من بیمه خصوصی دارم. کسی نمی تواند بیاید بگوید من چون هلیکوپتر خصوصی دارم، مساله قواعد و مقررات راهنمایی و رانندگی به من مربوط نیست و... چنین فردی با سوء استفاده از مزایای جامعه بشری و جامعه مشخصی که در آن زندگی می کند که در عین حال شامل وی نیز می شود و محصول کار جمعی است، حساب خود

چشمهای "دموکراتیک" برادر ...

و داوطلبانه" تغییر کند. چند تا بدم گذار چمدانی پیدا می کنند تا از مقابل این دوربینها بالا و پائین روند تا سناریوی آنها کامل شود. حال با خیال راحت می توانند آزادی را در محراب امنیت قربانی کنند. البته آنها خودشان از آزادیهای بی قید و شرط برخوردارند تا بهر قیمت امنیت خویش را حفظ کنند. امنیت نظام سرمایه داری باید بهر قیمتی حفظ شود، حتی اگر همه دستاوردهای دموکراتیک توده مردم بزیر پا گذارده شود. در جوامع طبقاتی هم مقوله امنیت و هم مقوله آزادی، طبقاتی هستند. تجربه نشان می دهد که مبلغان آزادیهای بی قید و شرط به مردم دروغ می گویند و به چشم آنها خاک می پاشند، زیرا هرگز آزادی و امنیت و دموکراسی که مقولات اجتماعی هستند، بدون قید و شرط نبوده اند و نخواهند بود. اگر کسی خواهان آزادی بی قید و شرط باشد، باید آنرا فقط برای فعالان آگاه طبقه کارگر بخواهد که در جامعه کمونیستی استقرارش با زوال تدریجی تاریخی اش پیوند ناگسستنی دارد.

این منطق کور، جامعه را واژگونه می کند. پایش و نظارت را به منزله شرط ادامه وجود جامعه، جا می اندازد و نه آزادی را. در آن جامعه ای تحت پایش و نظارت که به تاریکترین زوایای زندگی هر کس کار دارد و به هر سوراخی سرک می کشد، اعماق زندگی در پرتو چشم تیز بین و کنجکاو بیگانه قرار می گیرد که عملاً به همه نوع رفتار اجتماعی شما از فردا شکل می دهد. زندگی در بیرون و درون بیک دگرگونی روانی و رفتاری دامن می زند. آنچه تا دیروز عادی متعارف بود، فردا ممکن است به بلای جان شما بدل شود. خانمی که در زمان رژیم گذشته ایران شب نشینی می رفت و بی حجاب می گشت و یا آقای که مشروبات الکلی به سلامتی دوستانش می نوشید و عکس یادگاری می گرفت و از آزادیهای فردی برخوردار بود، بیگانه در رژیم جمهوری اسلامی "بدکاره" و "معتاد نجس" از کار در می آید و آلبومهای خانوادگی وی آثار جرمهای غیر قابل انکار است. زندگی اجتماعی زندگی مصنوعی می شود و مسلماً با ناهنجاریهای اجتماعی همراه خواهد بود.

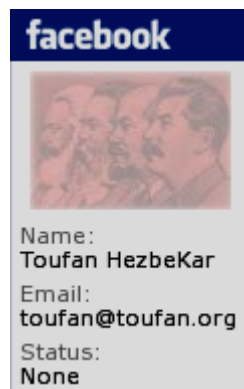
پائیدن که امپریالیستها به بهانه حفظ امنیتی، که خود آنرا در سراسر جهان از بین برده اند، در همه جا حضور فعال دارد. نخست اینکه چنین عملی تجاوز آشکار به حریم خصوصی زندگی افراد است که یک حق برسمیت شناخته شده بورژوازی بوده و تا به امروز کسی منکر آن نمی شد و آنرا محصول اندیویوآلیسم(فرد گرایی) و نکته مثبت جامعه سرمایه داری به حساب می آورد که در مقابل جمع گرایی که ملهم از تفکر سوسیالیستی بود قرار داشت. دوم اینکه محصول این نظارت اجباری تراکم اطلاعات را افزایش می دهد که به صورت "دیجیتال" در بانکهای اطلاعاتی ثبت می شوند و پرونده بر ضد افراد بوجود می آورند و علیه آنها به جمع آوری سند دست می زنند. این افراد جامعه تا به امروز مشمول اصل برائت بودند و کسی حق نداشت در مورد مشخصات خصوصی زندگی کسی بر اساس ظن و گمان و این احتمال که می تواند روزی روزگاری خطرناک شود، دست به جمع آوری اطلاعات بزند و به حریم خصوصی آنها تجاوز

توفان در توئیتر

Toufanhezbkar
حزب کار ایران (توفان)

در فیس بوک

Toufan HezbeKar



را از مجموعه این جامعه جدا می کند تا در مقابل جامعه پاسخگو نباشد. روشن است که هیچ فردی به تنهایی مانند "روبنسون کروزو" نمی تواند در طبیعت زندگی کند، امکان زندگی فرد بستگی کامل به امکان زندگی جامعه دارد. از این گذشته وقتی در مورد مشخصات افراد در زمینه های گوناگون اطلاعات جمع آوری می شود، هدف سرمایه گذاری از روی ندانم کاری و سردرگمی نیست، نیت باتیپان این کار آن است که از این اطلاعات سوء استفاده خصوصی کنند. وقتی پای استفاده در میان باشد، در جامعه طبقاتی ماهیت

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق و افغانستان را بی قید و شرط ترک کنند

شمالی برای دفاع از خود در پیش گرفته، عاقلانه بدانید یا ندانید. و من نیز از این دیدگاه به جامعه کره شمالی ننگریستم. در آنجا گفتگوهایی داشتم، نمی دانم راهی که کمونیست ها برای ساختمان سوسیالیسم در پیش دارند، باید آن گونه باشد که کره شمالی می پیماید. از اظهار نظر قطعی و نهایی عاجزم. به مذاق من جور نمی آید که رهبری کشور در طول سه نسل در کف یک خانواده باشد. در اینجا این خطر می بنم که نقش توده ها در برابر رهبران کم رنگ از آب در آید در ضمن این که مدعی نیستیم که پسر یک پدر نیرومند، تنها بدان خاطر که فرزند اوست شایسته این رهبری نیست. آیا در اینجا می توان از یک شخصیت پرستی بیمارگونه سخن گفت و ما می دانیم که در دنیای غرب هم شخصیت پرستی هست، شاید نسبت به رئیس جمهور و نخست وزیر نباشد، اما نسبت به ستارگان موزیک پاپ و بازیکنان فوتبال و حضرت پاپ که هست. چه مانعی دارد است که ورنه ولانی ها به چاوز، کویانی ها به فیدل، کره ای ها به کیم ایل سونگ عشق بورزند؟ آنچه را نباید از دیده فرو گذارد، این است که نباید عشق به شخصیت ها ابعاد مذهبی بیابد.

در سالهای هشتاد قرن گذشته یک خط ایدئولوژی سوسیالیستی در کره شمالی عرضه داشتند که به جوخه (Juché) معروف شد. در اینجا تکیه بر کارهای بزرگ بر مبنای توانایی های مردم مورد تاکید قرار گرفت که در اساس درست هست. من در باره جوخه چیزهایی شنیده ام، اما نه آنچنان که بتوانم بر آن مهر تایید بگویم. روی هم رفته آگاهی من در آن که در زمینه ایدئولوژی کره شمالی چه می گذرد، بسیار ناچیز است و فرصت مطالعات عمیق و دقیق در این زمینه را ندارم و نظریاتی که در صفحات پیشین دادم بیشتر احساسی است. اما وجدان آزاد اندیشیم وادارم می کند که با قاطعیت تمام سیاست امپریالیستی را محکوم کنم و حق هر کشوری را برای دفاع از خود بدون قید و شرط و چون و چرا مورد حمایت قرار دهم. و من می دانم که امپریالیسم دلش برای صلح و صفا و حقوق بشر نسوخته و می دانم که گریه محض رضای خدا موش نمی گیرد.

می گویند امپریالیسم برای دفاع از خود بدین جنایات دست می زند. شبی در خواب دیدم که گرگان به گوسفندان بورش آورده، آنان را تکه تکه کردند. از این گرگان پرسیدند چرا؟ گفتند: "تنها برای دفاع از خود وگرنه ما کاری به کسی نداشتیم".

"حزب کار" و "حزب ..."

این وحدت، حزب سوسیالیست متحده آلمان پدید آمد. در ویت نام نیز با چنین پدیده ای روبرو هستیم. بدین ترتیب ما آن چه را هست و ما آن را آن طور که هست می ببینیم؛ بیان می داریم تکیه ما بر آن که حزب ما "حزب واحد طبقه کارگر" است؛ تنها بیان آن چیزی است که ما آن را واقعیت عینی ارزیابی می کنیم و هرگز به معنی آن نیست که آینده نیز بر این روال می گذرد. ما با پدید آمدن هر گروه، سازمان و یا حزبی که بر سنت پر افتخار جنبش کمونیستی تا لحظه بروز رویزیونیسم خروشچی تکیه نماید و خود را ... ادامه در صفحه ۷

آنچه رسانه های غرب به مغزها می چکانند متفاوت بود. مردم کره شمالی در فقر و بی نوایی زندگی نمی کنند. وضع سکونت را از درون ندیدیم، اما از بیرون، کسی در محلات فقیر نشین سکونت نداشت. همه مردم در ساختمان های بلند و بالا زندگی می کردند. این ساختمان ها نه لوکس و اشرافی بوده نه محقر و فقیر نشین، تقریباً یک نواخت بود. و ما می دانیم که اشغال ژاپن بسیار خرابی به بار آورد. اما جنگ امپریالیستی آمریکا هر آنچه بود نابود کرد. تمام ساختمان ها، کارخانه ها، راه آهن ها، بیمارستانها، مدارس، خانه های مسکونی، کارخانه های برق، راه ها، پل ها، سد ها را با خاک یکسان کرد و من در پیونگ یانگ و شهرهای دیگر بنای قدیمی ندیدم. به قول ضرب المثل خودمان، پس از آتش بس: نه آب ماند و نه آبادانی. نه گلپانگ "مسلمانی".

همه اش پس از آتش بس ساخته شده آن هم در بدترین شرایط مالی و محاصره اقتصادی. پیش اشرار کردم، زرق و برق متروپل های غرب را نمی توان یافت اما گدا هم نمی توان یافت. از وفور نعمت و اجناس مصرفی آنگونه که در فروشگاهها و سوپر مارکت های غرب می ببایم، خبری نیست و اصلاً چنین فروشگاه ها و سوپر مارکت ها وجود ندارند. اما به نظر نمی رسد کسی سر گرسنه بر زمین بگذارد. این واقعیت دارد که کره شمالی به واسطه دو سال خشکسالی پشت سرهم در اواسط سالهای نود، دچار مشکل آنوقه بود. اما با کوشش همگانی دیگر از آن خبری نیست و آنها که پیوسته از قطعی و گرسنگی مردم کره شمالی دم می زدند، به یاد نمی آورند که بمباران شیمیایی و بیولوژی آمریکا در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ بسیاری از زمین های کشاورزی و جنگل ها را برای صدها، هزاران سال از کار انداخت.

آمار رسمی اکنون گواه آنند که سطح زندگی مردم همواره بالا می رود. رسان های غرب که همه چیز را زیر نظر دارند، از دیده ها می کنند که در اینجا حق کار برای همه هست، بیمه های اجتماعی و بازنشستگی همگانی است. دارو و درمان رایگان است، عینک، وسایل کمکی بیماران، خدمات داندانپزشکی رایگان است. من در کشورهای گماشته غرب دیدم که برخی آدم ها که دهان باز می کنند و می خندند، چند دندان کم دارند، چنین تصویری در کره شمالی نیافتیم.

آموزش تا یازده سال مجانی است. مهد کودک و مراکز نگهداری از نوزادان برای همگان مجانی است. حمل و نقل عمومی، استفاده از مراکز ورزشی و فرهنگی برای همگان مجانی است. مبدا گمان رود که با پیش شرط کمونیستی که دارم، می خواهم کره شمالی را بهشت برین جلوه دهم. تاکید می کنم که اینجا بهشت برین نیست. امکاناتی که در اختیار مردم کره شمالی قرار دارد، دارای استاندارد شناخته شده کشورهای ردیف اول سرمایه داری نیست. من به داخل منازل مسکونی نرفتم، گمان نمی کنم همه آنها به تلویزیون و ماشین رخت شویی و ظرف شویی، کامپیوتر و غیره مجهز باشند. لباس و کفش کودکان از بنتون و آئی داس نیست. گمان نمی کنم میوه های آن طرف دنیا در میوه خوریشان جای داشته باشد. اما فقر و گدایی و بی خانمانی آن ممالک و کشورهای تحت سلطه را هم در اینجا نمی بینم.

مهم نیست که شما رژیم کره شمالی را ببسنید. آن را یک رژیم کارگری، کمونیستی بدانید یا ندانید. از رهبران آن خوشتان بیاید یا نیاید، راهی را که کره

چشمهای "دموکراتیک" برادر ...

است که کسی مدعی شود من هرگز از قانون تخطی نمی کنم و لذا از بودن و یا نبودن قانون نیز واهمه ندارم و سپس آنهایی را که خواهان تصویب قوانینی مثبت هستند متهم به خاطیان بالقوه نمایند. ولی این فرد نمی تواند توضیح دهد پس چرا قوانین وجود دارند. اگر واقعا در جامعه طبقاتی وضع طوری است که همه افراد به همه روابط موجود احترام گذارده و حق متقابل دیگری را رعایت می کنند، دیگر چه نیازی به تصویب قوانین وجود دارد. اگر همه صلح طلبند به چه مناسبت ارتشها روز بروز تقویت می شوند. آیا می توان مدعی شد که ما به جنبش ضد جنگ، به جنبش آزادی زنان، به جنبش حمایت از حقوق دموکراتیک، به جنبش کارگری برای بهبود شرایط زندگی نیازی نداریم، تنها به این دلیل که همه دارای نیت حسنه هستند. این جامعه رویایی با واقعیت کنونی انطباقی ندارد و این است که استدلالاتی که برای نقض آزادیها و پایش مردم صورت می گیرد موزیانه و عوامفریبانه است و باید با این نظام جاسوسی و پائین که به ضرر نیروهای انقلابی و طبقه کارگر است به مبارزه پرداخت.

سفری به کره شمالی...

مسلم است که کره شمالی دنیا را به ورطه جنگ نمی کشاند. این امریکاست که هیچ گاه اعلام نکرده است که اگر ناگزیر نباشد، از به کار بردن سلاح اتمی خودداری خواهد کرد. تجربه تلخ هیروشیما و ناکازاکی نشان داد که

تاکنون دوبار به این جنایت دست برده است. کره شمالی راهی جز مسلح شدن ندارد. دشمنان به انتظار ضعف و ناتوانی اش نشسته اند تا نابودش کنند. و مسلح شدن کره به جز تجهیز به سلاح اتمی نیست که دشمنانش را از حمله بر حذر دارد. برخی ساده اندیشان دچار شگفت زگی گشته اند که چرا کره شمالی به تجهیز نظامی خود دست می برد. دشمنانش تا دندان مجهز به تمام سلاح های نابود کننده اند. چرا کره شمالی نباشد. مگر این نیست که با آتش بس ۱۹۵۳ این کشور را در حال جنگ باقی گذارده اند. اگر جنگ نمی خواهند چرا به صلح تن در نمی دهند و اگر جنگ می خواهند چرا از تسلیح کره شمالی در شگفتی اند.

من در نگارش این صفحات از شرح خاطرات مسافرت به کره، آن گونه که ابتداء در نظرم بود عدول کردم و به تحلیل سیاسی دست بردم. در این مسافرت، اعتراف می کنم، همه چیز را ندیدم، کم دیدم. ما وابسته به راهنمایی بودیم که برنامه را از پیش چیده بود و چون این برنامه مفصل و فشرده بود، تغییر آن امکان نداشت و ما خود، به علت عدم آشنائی نمی توانستیم برنامه دیگری بچینیم. من همیشه می گویم به ادعا و گزارش های دیگران با دیده تردید بنگرم تا درستی اش برابم اثبات شود. به همین دلیل تنها به گفته ها و گزارش های راهنما اکتفا نمی کنم. دیدار چند روزه شهرها، راه ها، مردمان، می توان تصویری هر چند ناکافی، اما مستقل در ذهن باقی گذارد و من هرچه در اینجا می گویم، از این تصویر استخراج می کنم. تصویری که با نگاه به اوضاع در ذهن باقی ماند و آن این که کره شمالی کشوری است جنگ زده و زمین سوخته از صد سال پیش مورد ضربه دشمن قرار گرفته و این حکایت هنوز باقی است. برداشت عمومی ام با

و این ها همه نمی تواند به یک منزل مطلوب منتهی شوند. این بی راهه ها بارها پیموده شده و عدم موفقیت آن که نه تنها از لحاظ تئوریک روشن بوده اند؛ حتی از لحاظ عملی نیز به اثبات رسیده اند.

پس اگر وجود یک حزب واحد طبقه کارگر برای پیروزی طبقه کارگر بر بورژوازی و کسب قدرت، ضروری است؛ بنابراین باید آن را به وجود آورد. آیا همه کوشش های گذشته در جهت وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد یک مرکز واحد رهبری، یک حزب واحد طبقه کارگر در ایران، توانسته اند به جز ایجاد همین "حزب کار ایران(توفان)" بر اساس مارکسیسم-لنینیسم نتیجه مطلوبی را به بار آورند؟ چرا دیگران موفق به انجام چنین مهمی نگشته اند؟ و چرا این حزب، یعنی "حزب کار ایران(توفان)" در معنی و مفهوم "حزب واحد طبقه کارگر" ایران نباشد؟

هیچ کدام از منتقدین و یا مخالفین حزب ما به مثابه "حزب واحد طبقه کارگر" دارای اشتراک نظر واحد نیستند. برخی اساسا با وحدت طبقه کارگر در حول یک حزب واحد مخالفند. برخی نیز این وحدت را در شرایط کنونی(به ویژه در خارج از کشور) زودرس ارزیابی می کنند. و عده ای نیز شاید امید به آینده بهتری برای به وجود آمدن شرایط مناسب تری را در دل می پروراند.

"حزب کار ایران(توفان)" مناسب ترین امکانات را در شرایط دشوار کنونی مبارزات کمونیستی در ایران فراهم آورده است تا همه وفاداران به آمل کمونیستی، همه مارکسیست-لنینیست ها را در درون خود وحدت داده و با اتکاء به ایدآل مشترک کمونیستی، برای راه گشایی بسوی آینده متشکل ساخته و مبارزه وسیع تری را سامان دهد.

فراکسیون های گوناگون قرار گیرد. این حزب احتیاج به یک رهبری واحد کمونیستی منسجم دارد و آن "حزب واحد" طبقه آنان است. "حزب واحد طبقه کارگر" آن خصلت اساسی است که تمام احزاب کمونیست برای مبارزه با بورژوازی حاکم، کسب قدرت سیاسی و ایجاد جامعه سوسیالیسم به دان نیازمندند. حال این خصلت در نام آن تجلی یابد، یا نه تغییر ماهوی در اصل جریان ندارد. بدین ترتیب می بینیم که تمام احزاب کمونیست واقعی که خواهان وحدت طبقه کارگر و همه زحمتکشان اند؛ ناچارا احزاب واحد طبقه کارگراند.

در عین حال نباید فراموش کرد که "حزب واحد" در یک کشور، در عین حال نفی وجود چندین حزب طبقه کارگر بر اساس تقسیمات ملی است. در روسیه تزاری تمام ملت ها و خلق های تحت ستم تزار در یک حزب واحد کمونیست متشکل بودند و نه در احزاب کمونیستی این و یا آن ملت. فراموش نکنیم خدمات والای استالین را پس از انقلاب در امر وحدت و پیوستگی همه خلق ها و ملت های گوناگون متحد شده در اتحاد شوروی. بدون حزب واحد طبقه کارگر- متشکله از همه کارگران یک کشور چند ملیتی برای هدف واحد- نمی توان نه بر بورژوازی حاکم پیروز شد و نه پس از آن وحدت، همیستگی و صلح بین ملت ها، خلق ها و حتی طرفداران مذاهب مختلف را ضمانت کرد.

۴- نتیجه کلی آن است که در یک کشور واحد همانند ایران خودمان که کشوری است چند ملیتی، تنها می تواند یک حزب واحد کمونیستی وجود داشته باشد، که قادر باشد سرنوشت همه کارگران، زحمتکشان و کل خلق را بسرانجام مطلوب برساند. امکان موفقیت از طریق وجود احزاب مختلف کارگری و کمونیستی و رهبری با تاثیر آنان در امر انقلاب، هرگز میسر نخواهد بود. تعدد این احزاب، تعدد راه ها و استراتژی های گوناگون را می طلبد

"حزب کار" و "حزب..."

سازمان دهد، نه تنها هیچ گونه مخالفتی نداریم، بلکه آن را نیز تهنیت گفته و به پیش باز آن خواهیم رفت. اما ما را از این امر که با هر ادعای کمونیستی مماشات کرده و یا آنان را از آن خود بدانیم؛ معذور دارید.

این امر اختلاط نامیمون مسلک ها و ایدئولوژی های گوناگون و التقاط فکری و ایده ای بیش نیست و نتیجه آن نه به سود ماست و نه حتی دیگران را تقویت خواهد کرد.

۳- و اما چرا اساسا "حزب واحد طبقه کارگر" و نه مثلا "حزب طبقه کارگر"؟

چه عنصر تعیین کننده ای در این بیان "واحد" نهفته است و چرا ما بر آن تکیه می کنیم و چرا نه تنها ما، بلکه همه احزاب کمونیستی طی قریب ۱۰۰ سال گذشته(از پدید آمدن بلشویسم در صحنه مبارزه طبقه کارگر) همه بدون استثناء، هر یک "حزب واحد طبقه کارگر" کشور خویش بوده اند؛ حتی اگر این لقب را نیز به دنبال نام خویش نمی آوردند. حزب کمونیست شوروی "بلشویک" در مبارزه با منحرفین، با منشویک ها شکل گرفت و یگانه نماینده سیاسی آمل طبقه کارگر شد. طبقه کارگر هر کشوری سوای منافع و تمایلات صنفی و یا جنبی که می تواند آنان را از هم جدا کند؛ در یک امر وحدت دارند و آن استثمار جمعی آنان از سوی بورژوازی است. از سوی دیگر آمل عموم آنان حذف استثمار در جامعه، کسب قدرت و برپایی ساختمان سوسیالیسم است. این نقطه مشترک همه زحمتکشان است که آنان را برای رسیدن به اهداف خویش، برای کسب قدرت و رسیدن به جامعه سوسیالیستی محتاج به یک حزب کمونیست واحدی می سازد که متحدا آنان را قدم به قدم به سوی پیروزی رهبری نماید. این حزب نمی تواند چند پاره باشد. نمی تواند تحت رهبری گروه ها و یا

(توفان الکترونیکی شماره ۹۵ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمائید)

در این شماره می خوانید:

ممانعت از فعالیت اتحادیه های کارگری حتی بیش از گذشته، در دستور کارکابینه روحانی است،... اطلاعیه حزب کار ایران(توفان) و همیستگی با کارگران ترکیه،... دولت سرمایه داری ترکیه مسبب کشتار کارگران معدن است،... نوزده اردیبهشت، نهم ماه مه ۲۰۱۴؛ ۶۹ نهمین سالروز پیروزی برفاشیسم بر همه مردم صلحدوست جهان مبارک باد!،... یاد داشتهای کوتاه سیاسی گلچینی از فیسبوک،... گزارشات رسیده در مورد تظاهراتهای اول ماه مه،... چند پیام دریافتی به حزب در مورد بیانییه وحدت حزب با رفقای،... تشکل مارکسیستی لنینیستی توفان و راه آینده،... کارزار بین المللی دفتر روابط خارجی حزب کار ایران (توفان)،... برای آزادی بی قید و شرط فعال کارگری شاهرخ زمانی وسایر زندانیان سیاسی،... خرس روسی. زندگی نامه نین قسمت ۸ اثر استفان لینگدن ز

توفان الکترونیک

شماره ۹۵ خرداد ماه ۱۳۹۳ ژوئن ۲۰۱۴

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org

http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

<https://twitter.com/toufanhezbar>

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>

<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=ts>

سایت کتابخانه اینترنتی توفان

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

سایت آرشیو نشریات توفان

توفان در توئیتر

توفان در فیسبوک

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

وحدت، سرچشمه نیرو، و نیرو، ضامن پیروزیست

"حزب کار" و "حزب طبقه کارگر"

می شنویم که می گویند چرا "حزب کار ایران(توفان)" خود را تنها حزب طبقه کارگر و یا حزب واحد این طبقه می شمارد و این را به نحوی از انحاء در چهارچوب خودمرکزبینی می نشانند. این گفته نه تنها از سوی مخالفان مارکسیسم-لنینیسم، بلکه حتی از جانب کمونیست های صدیق و وفاداری نیز ابراز می شود که با ما و اهداف حزب ما هیچ گونه مخالفت اصولی ندارند، ولی این ادعای حزب ما را نادرست و حتی نشانه خود مرکزبینی می دانند.

اما این ادعا درست نیست و حقیقت نهفته در گفته ما را به درستی ارزیابی نمی کند:

۱- زمانی که ما حزب خود را حزب واحد طبقه کارگر می دانیم و به این نام نیز نشان می دهیم؛ هیچ چیز دیگر نیست مگر آن که بگوئیم ما در زمان حال و شرایط کنونی علیرغم وجود کمونیستها و مارکسیست-لنینیستها های منفرد، هیچ حزبی که نه تنها ادعای کمونیستی داشته باشد(که بی شمارند)، بلکه در برنامه، سیاست و عمل خود نیز در چهارچوب کمونیستی واقعی یعنی مارکسیستی-لنینیستی حرکت نماید؛ نمی شناسیم. و این حرف تنها ادعا نیست، بلکه با واقعیت نیز تطابق کامل دارد. ما نه تنها در مباحث و موارد مختلف، اشکالات و انحرافات دیگران را نشان داده ایم؛ بلکه هم اکنون نیز اعتقاد راسخ داریم که همه احزاب مدعی کمونیستی- جدا از ادعا و یا حتی اعتقاد آنان به کمونیسم- نه در مسیر مارکسیسم- لنینیسم، بلکه در بیراهه اشتباهات و انحرافات گوناگون در حرکت اند. می توان با این گفته ما موافق نبود و با آن به بحث و مبارزه برخاست. ما با هیچ گونه مخالفت و مبارزه اصولی در این زمینه مخالف نبوده، بلکه آن را همواره پذیرا بوده و هستیم. اما نمی توان ادعا کرد که چون ما - یعنی حزب کار ایران(توفان)- هیچ حزب کمونیستی دیگری را در چهارچوب مارکسیستی-لنینیستی نمی بینیم، بنابراین این خودمرکز بین هستیم. در بهترین حالت دچار اشتباه ایم و این دیگران اند که باید ثابت کنند چرا تشخیص و ارزیابی ما در مورد آنان نادرست است و ما را از گمراهی بدر آورند. "خودمرکز بینی" ما زمانی صادق است که احزاب دیگر مدعی کمونیستی واقعا نیز کمونیستی باشند و ما وجود عینی کیفیت مارکسیستی- لنینیستی را در آنان انکار می کنیم. آیا چنین است؟

۲- اما این ادعای "حزب واحد طبقه کارگر" همانند اکثر ادعاها و نظرات ما و یا هر انسان عاقل، متفکر و یا کمونیستی تنها در زمان حال و شرایط کنونی صدق می کند. با تغییر شرایط و پدید آمدن امکانات جدید ضرورتا قابل تغییراند. چنان چه سازمان و یا حزبی در آینده پدیدار گردد که تمام شرایط کمونیستی را دارا باشد؛ و در زمان پیدایشش به هر دلیل از وجود و فعالیت یک حزب کمونیستی بنام "حزب کار ایران(توفان)" بی خبر باشد تا حضورش را در جنبش کمونیستی "توجیه" پذیر گرداند، طبیعی است که ما باید به سوی وحدت با آن جریان برآئیم، زیرا هدف ما رفع پراکندگی و پایان دادن به آشفتگی فکری و تقویت و نه تضعیف مبارزه متحد کارگران است. پراکندگی سازمانی خود موجب و دلیلی برای بروز آشفتگی فکری و تشتت در مبارزه طبقه کارگر می باشد که مطلوب ما نخواهد بود.

تاریخ نظایر این گونه وحدت ها را به خاطر ما می آورد: حزب کمونیست آلمان پس از پیروزی بر فاشیسم هیتلری، توانست با حزب سوسیال دموکرات(حزب اپورتونیست سابق) بر اساس تغییر مواضع آنان وحدت کند و از ...ادامه در صفحه ۶

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 171 June 2014

سفری به کره

شمالی(پایان)

دشمنان به دو گروه تقسیم شده اند، آنها که این تهدیدها را جدی گرفته، از آن می ترسند، آنها که وانمود می کنند که این تهدیدات طبل توخالی است و کره شمالی چنین جراتی ندارد و از چنین نیرویی برخوردار نیست. ما چه می دانیم شاید حق با اینان باشد، یا با آنان خودشان هم راستش را نمی دانند.

به راستی در برابر تهدیدهای شبانه روزی آمریکا، بیش از دو راه نیست، روی اخلاص و تسلیم برخاک نهادن، یا مقاومت مصممانه. شاید آن اولی کم درد سترتر باشد. اما بشریت را با تسلیم و رضا در برابر گرگان نمی توان به پیش برد. مقاومت همیشه خطرناک بوده است، اما آنان که چنینی کردند نام بهتری از خود بیادگار گذاشتند. اگر واقعیت این است که تمام انسانها رفتنی هستند، چرا نام نیکویی از خود بیادگار نگذارند. ...ادامه در صفحه ۶

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها با اتکاء بر نیروی خود پابرجانیم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پستی مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس
Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany